

غزل‌های نویافته‌ی حافظ

س. حسام

□ در بخش «حافظ‌شناسی» مجله‌ی حافظ شماره‌ی ۵۷ (آذر و دی ۸۷) خبر کشف جُنگی در کتاب‌خانه‌ی بادلیان در دانشگاه آکسفورد در انگلستان توسط آقای دکتر علی فردوسی درج شده بود که لازم بود پاسخی به آن داده شود.

از آن‌جا که شک و تردید علمی در بین اهل علم، سنت حسنه‌ی ست و مجله‌ی حافظ هم از اهل قلم در این باره نظرخواهی کرده بود، این‌جانب پس از تهیه‌ی کتاب تازه انتشار مزبور، بدون پُرگویی بی‌جا، نظر خود را به آگاهی خوانندگان علاقه‌مند می‌رسانم.

ناشر این کتاب در هنر بازاریابی همه‌ی شگردها یا «تریک»‌های ممکن را برای تبلیغ این کتاب به کار برده و با استفاده از تبلیغات وسیع این کتاب را که ۴۵ غزل از حافظ را بیش‌تر ندارد یعنی کم‌تر از یک‌دهم کل غزلیات حافظ است، خیلی خوب به حافظ‌دوستان قیل از این که نیک و بد آن تحلیل شود و به نقل کشیده شود، فروخت. اما من یکی از خریداران این کتاب‌ام که از خرید آن پشیمان شده‌ام. دلیل این پشیمانی هم آن است که در همین اول سخن، باید گفت که هیچ دلیل قطعی وجود ندارد که این اشعار در زمان خود حافظ به کتابت درآمده باشد زیرا: اولاً، کتاب‌فروشان و دلالان کتاب، اغلب به‌منظور سودجویی و سوءاستفاده، دست به کتاب‌سازی می‌زنند و کسانی هستند که همین امروز هم در برابر دستمزد، هر نوع سندی به هر تاریخی بخواهید، برای شما جعل می‌کنند به نوعی که جز کارشناسان خبره‌ی ماهر، معمول بودن اسناد را تشخیص نمی‌توانند داد. این کتاب در ۱۸۰۹ توسط ای. دی. کلارک E. D. Clarke به کتابخانه‌ی بادلیان آکسفورد انتقال داده شد و هیچ معلوم نیست که کلارک آن را از کدام دلال دوره‌گردی خریده باشد. اما به فرض که این‌گونه جعل‌کردن‌ها را در دوپست‌سال پیش محتمل ندانیم، باز هم این ایرادات وارد است:

۱- از متن دستنویس کاتب و ناسخ‌برمی‌آید که این علاء مرنندی، مرد دانشمند ادیب متضلعی نبوده و بسیار کلمات را غلط خوانده و غلط نوشته. به همین ترتیب بسا که علم و دانش کافی نداشته و در مساله‌ی تاریخ هم اشتباه کرده.

۲- استدلال این‌که بعضی جملات دعائیه در این جنگ مربوط به اشخاصی ست که در قید حیات باشند، کافی نیست. زیرا می‌توان گفت که شخص کاتب از روی ورقه‌ی دیگری که در حیات حافظ که بعد به چند

دست استنساخ شده، این جنگ را استنساخ کرده باشد و به همین دلیل در بعضی موارد که نسخه‌ی مادر یا نسخه‌ی اصل در زمان حیات حافظ جمله‌ی دعائیه‌ی مثل «سلمه‌الله» داشته، کاتب بی‌چاره هم آن را استنساخ کرده و جایی که نسخه‌ی اصل جمله‌ی «غفرالله» برای موتی داشته آن را عیناً رونویسی کرده.

۲- علاء مرنندی که فعلاً هویتش نامعلوم است، به اندازه‌ی کم‌سواد بوده که گاهی آن‌چه در نسخه‌های مادر بوده، بی‌کم و کاست نقل کرده و احياناً اگر خود حافظ بر نسخه‌ی نوشته که «و له تجاوز الله عن هفواته» یا «وله تجاوز الله عن سیئاته» عیناً آن را تکرار کرده و گرنه مرسوم نیست که کسی در حق دیگری این چنین دعائیه‌ی بنویسد.

۳- بدتر از همه، اغلاط این نسخه است که اعتبار آن را به کلی مخدوش می‌کند. اثبات قدمت هم سند یا متن مکتوبی در جهت ایجاد اعتبار برای آن است و علی‌الظاهر باید مرتبط با اصالت آن باشد. یعنی اگر نسخه‌ی در حیات خود حافظ کتابت شده باشد، باید صحیح‌تر از نسخه‌ی باشد که یک قرن بعد از مرگ حافظ استنساخ شده است. در حالی که اغلاط بلکه اراجیف موجود در این متن، اصالت آن را زیر سوال می‌برد. محققاً ضبط بسیاری از این ابیات به شکل موجود در این نسخه به اندازه‌ی بی‌سختی است که انتساب آن‌ها به حافظ، اهانت به اوست. این اغلاط انبوه، به هر حال ارزش این نسخه را پایین آورده است.

۴- برای مثال در متن این غزل‌های نویافته، شعر معروف «با مدعی مگویند اسرار عشق و مستی» را چنین ضبط کرده است.

با مدعی بگویند احوال عشق و مستی

تا بی‌خبر نمی‌رد [کذا!] در درد خودپرستی

صرف نظر از ضبط «نمی‌رد» به جای «نمیرد»، از جهت مفهوم هم «نمیرد» ضبط صحیحی به نظر نمی‌رسد، زیرا در سراسر دیوان حافظ و بلکه علی‌الاطلاق در ادب و قضا، مدعی به معنی طرف متخاصم است و حافظ همیشه می‌گوید:

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

با «مدعی» نزاع و محاکا چه حاجت است

حافظ ببر تو گوی سعادت که «مدعی»

هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت

که اگر مصرع معروف را به خلاف مألوف، به قول علاء مرنندی، «بگویند» به جای «مگویند» و «نمیرد» به جای «بمیرد» بخوانیم، غرض حافظ آن است که مدعی را به راه بیاورد، مثل این که مدعی هم مختصر ذوقی دارد و با اندک اشاره‌ی ارشاد می‌شود. در حالی که به‌عکس حافظ می‌گوید:

ای «مدعی»! برو که مرا با تو کار نیست

احباب حاضرند به اعدا چه حاجت است؟